

رواۀ نا و درون [شد].

چون نزدیک به آن حوالی رسید، ابراهیم بیگ مزبور استقبال موکب خانی نموده ملحق به معسکر فیروزی اثر عالی گردید. [از او] استفسار حالات اشرار و متهمین آن حدود نمودند، عرض نمود که: نجف سلطان قراچورلو که با لشکر کرد در رکاب صاحبقرانی کمال اخلاص و ارادت داشتند، حالا خمیر مایهٔ فساد شده، درقننه و عناد می‌کوشند. نواب عالی چند یومی در آن حدود متوقفه، واز آنجا به استعداد تمام رواۀ نواحی مهینا گردید.

چون خیر حرکت سردار گوشزد آن جماعت اشرار گردید، به اطراف بلوکات آلاداغ قاصدان ارسال نمودند که جمعیت خود را در نواحی گرم‌خان فراهم آورند، که در ورود سردار کثیرالافتداری مستعد و آماده باشند. در اندک روزی قریب بیست هزار کس از جماعت اکران فراهم آمده، به عزم محاربه پیش بازآمدند.

چون قراولان آگاه و نامداران ظفرپناه به هم برخوردند، از طرفین مجادله واقع گردید، و از دو جانب چند نفری مقتول شدند. اما جماعت قراچورلو به نحوی به قراولان آن طایفه ضرب دست نمودند، که زهرهٔ دل‌غازیان سردار چون کورهٔ سیما آب گردید.

و نواب عالی در آن روز در نواحی گرم‌خان ترول فرمود. در آن شب دلیران از طرفین به لوازم طلایه و پاس پرداخته، در سرزین آفتاب عالمتاب این دو دریای لشکر چون خرمن باد صرصر در مقابل یکدیگر صفوف محاربه آراسته، نامداران به قصد جان یکدیگر درهم آویخته، داد مردی و مردانگی می‌دادند. و فوج فوج دلاوران به میدان درآمده، به ضرب تیغ تیز و گلولهٔ خونریز دمار از جان یکدیگر برآورده، آن روز تا غروب آن دو گروه پراضطراب کوشش بسیار نموده، روی به آرامگاه خود نهادند.

و در آن روز جمع کثیری از قشون‌خانی کشته شده بود. رعب و هراس بر غازیان جناب عالی رو آورده، در اندیشهٔ روز دیگر آن شب را به سر بردند. چون صبح فیروز جنگ از فلک مینارنگ طلوع نمود، آن دوسپاه قهرآهنگ ازجا درآمده، به انداختن تیر و تفنگ مشغول شدند. لمؤلفه

ز هر دو طرف پشته شد کشته‌ها روان شد بسی خون در دجله‌ها
سر نامداران گردون وقار تلی گشت مانند شبهای تار
ز پیکان تیر و ز تیر تفنگ برآمد به گردون درنگا درنگ
آن روز دو دریای لشکر داد مردی و مردانگی دادند، تا آفتاب سر در گریبان
خواب کشیده عالم نورانی را به [جهان] ظلمانی مبدل نمود، آن دو سپاه کینه‌خواه
رجعت به مکان خود نموده طبل آسایش زدند.

القصه هفت شبانه‌روز فیما بین محاربه واقع شد، که شرح آن به زبان قلم راست

نمی‌آید. چون روز هشتم شد، نجف‌سلطان و شکر بیگ باقی سرکردگان اکراد جمعیت فراوان فراهم آورده، به دلیری تمام از چهار طرف لشکر خان درآمده، جنگی در نهایت صعوبت نمودند، که اگر افراسیاب لشکرکش و برزو و کوهکش (۹) در آن معرکه زنده می‌شدند، حلقهٔ آفرین در گوش خود می‌کشیدند.

اما ضعف تمام در احوال سپاه خان کم‌اقبال پدید آمد، اکثر از سپاهیان پست به‌ممرکه داده داخل تیپ می‌شدند. چون جناب خانی عرصهٔ جنگ بر خود تنگ دیدند، دست به‌شمیر نموده، چند نفر از نامداران خود را به‌قتل آورده با تفنگچیان پیش بلوک و سرخی و زورآبادی حملهٔ متواترانه [نموده] تا غروب آفتاب پاداری نمودند. چون نجف‌سلطان آثار ضعف و انکسار در پشهٔ آن سپاه مشاهده نمود، گفت: فردا در سرزدن خورشید نهار ابراهیم‌خان گذارم و نه‌ناداری!

نهایت چون خان والایبار اوضاع غازیان خود را چنان پریان دید، به‌صوابدید سرکردگان از آنجا حرکت نموده، در قلعهٔ گرم‌خان سفتاق نمودند. به‌ارادهٔ آنکه اگر طایفهٔ اکراد فرنا زور آور شوند، پست به‌دیوار مجادله نمایند، و در آن شب برج و باروی حصار را استحکام داده، عریضه‌ای مبنی بر وقوع حالات بدربار معذرت مدار نواب صاحبقرانی نوشته، عرض و در همان شب روانه نمودند.

چون امیر جهانگشا از محصور شدن برادر خود مطلع گردید، بایندگان اقدس از مشهد مقدس در حرکت آمده، با موازی هشت‌هزار کس برسبیل ایلتار روانه گردید. بندگان اقدس متعاقب با تیپ وینه و آغری عازم تنبیه آن جماعت بدنهاده گردیدند. و درحین ورود موکب مسعود به‌الکای خوشان، محمدحسین‌خان و محمدرضاقلی بیگ و سایر عظمای اکراد به‌استقبال صاحبقران دوران آمده، جمعی از ایشان را نیز به‌موکب والا ملحق ساخته روانه گردید. و در محل ورود شاهقلی بیگ مروی را با فوجی از غازیان به‌جهت تنبیه جماعت رشوانلو که قریب به‌دو هزار خانوار بودند روانه نمود، و خود با سپاه ظفرقرین عازم آن حدود گردید.

چون خیر ورود موکب فیروز کوکب به‌نجف‌سلطان و سایر رؤسای اکراد رسید، از غرور و نخوت به‌وفور جمعیت خود خاطر آسوده داشته، اصلاً رعب و هراس برنداشته، به‌قدر دو هزار کس در دور قلعه گذاشته، و بقیهٔ قشون خود را در کمال جرأت برداشته در دهنهٔ درهٔ مذکور سر راه آن قدرت الهی را گرفته، به‌محاربه مشغول شدند. و سه‌شنبه‌روز محاربه در نهایت صعوبت به‌وقوع انجامید، که در یوم سیم لشکر اکراد زیادتی نموده چرخچی سپاه صاحبقران را از معرکه بیرون نموده بر عقب دوآیندند. و از اطراف هجوم آن طایفه زیاده بر سپاه صاحبقران بود.

و کار را به‌مترتبه‌ای تنگ نمودند که اکثر از بهادران و نامداران از محاربه به‌ستوه آمده طریق «الفرار ممالایطاق» می‌جستند. که در این وقت غازیان مروی که به‌جهت تنبیه متمرکبین آن طایفه رفته بودند، قرین فتح و فیروزی معاونت نموده وارد اردوی کیوان‌پوی گردیدند. چون کار بر سپاه ظفرشمار به‌اضطرار رسیده بود، دست بر قایمهٔ شمیر الناس قام نموده حمله بدان گروه برگشته روزگار [نموده] و در همان

حمله اول ملک اجتماع صف اول آن جماعت را از هم پاشیده، جمع کثیری از آنها را بر خاکدان دهر انداختند. جماعت اکراد پا بر عقب نهاده خود را بر صف دوم زدند، و غازیان مروی به نحوی در آن روز داد مردی و مردانگی دادند که اگر طهمورث سیویند و المبارسلان صفشکن سر از خواب مدهوشی برداشته ملاحظه می نمودند، هر آینه عمر جاودانی تحصیل نموده، از تفاخر و مباهات سر به اوج سماوات می رسانیدند.

چون نواب صاحبقران آن جلالت بهرامی از غازیان مروی ملاحظه نمود، واله و شیفته آن نامداران گردیده، فتیح و نصرت ایشان را از درگاه حمدیت مسئلت می نمود که غازیان بهرام صولت و دلیران لجه شجاعت زور آور گردیده، نامداران قراچورلو را دو میدان راه از اصل جنگگاه دوانیدند، و صفوف دیگر آنها نیز در خوف افتاده خود را بر عقب کشیده دره کوه را سقناق خود نمودند. و به تیر دورانداز در محافظت خود ثبات قدم ورزیده، مردانه وار تا غروب آفتاب در مجادله کوشیدند.

و چون پرده ظلمانی بر روی شاهد حجله روز کشیده [شد] از طرفین دست مستیز و آویز بازداشته، نواب صاحبقران به خدمت بندگان والا قاصدان قمر سیر روانه نمود، که توپخانه و قورخانه را با غازیان ظفر شکوه برداشته بزودی خود را برسانند، که جمعیت اکراد مانند نسل شیاطین بد نهاد ساعت به ساعت افزون تر می گردد.

روز دیگر از طرفین به آراستن صفوف رزم پرداختند که طلیعه ایات مرتضوی علامات ظاهر گردید، چون نواب امیر را نظر فرخنده اثر بر پرچم لوای نصرت اقامت آن پادشاه دین پناه افتاد، با سرخیلان و سرکردگان به استقبال موکب والا شتافته، به اعزاز تمام و احترام مالا کلام داخل اردوی ظفرقرین صاحبقران گردید.

چون طایفه اکراد جمعیت بسیار در چهار طرف غازیان قرار داده بودند، نواب صاحبقران توپچیان را به آتش دادن توپهای رعد آواز اژدها صفت امر فرمودند، گلوله توپ که به میان صفوف آن جماعت رسید، بنات النعش وار پراکنده و متفرق ساخته، هر یک به سمتی متواری گردیدند، و خوف و هراس برایشان مستولی شد. و چند عراده توپ دیگر آتش زدند که بالمره صفوف آن طایفه پراکنده گردید، که هر دو نفر ایشان از ضرب گلوله در یکجا قرار و آرام نتوانستند گرفت.

چون امیر صاحبقران اثر ضعف در بشره آن جماعت ملاحظه فرمود، به قدر هشت هزار کس از غازیان مروی و افشار و بیات به تعاقب آن برگشته روزگاران امر فرمود، اما دلیران قراچورلو اندیشه از توپ و تفنگ ننموده، همگی بیکدفعه هم قسم شده عود نموده، حمله دلیرانه آورده داد مردی و مردانگی دادند. که ناگاه از سمت دیگر علامت لشکر بسیار نمودار گردید، و جماعت قراچورلو را طاقت طاق شده، رو از نبرد تافته فرار برقرار اختیار نموده، به جانب آلا ناغ روانه شدند. و آن علامت سپاه ابراهیم خان بود که از قلعه بیرون آمده، دوهزار جماعت اکراد را بر هم شکسته عازم آن حدود گردیده بودند که مقارن ورود ایشان طایفه نکبت بنیان شکست یافته بود، و غازیان سردار والا تبار اموال و اسباب بسیار به دست آورده، معاودت به اردوی ظفرقرین اقدس نمودند.

و ابراهیم خان اول به کوشش بندگکان اقدس مشرف [شد] بغداد آمدند و در آنجا خود رسیدند. و در حضور اقدس در آن روز فرج اندوز مجلس پادشاهانه ترتیب دادند. نامداران و بهادران مزوی و اقشار و غیر ذلک را مورد نوازشات ساخته از اهراب و غلام موفور هریک را فراخور رتبه بهرمنند گردانیدند. و روز دیگر عوازی ده هزار گز ال غازیان بهرام سولت را برداشتند. به تعاقب آن طایفه عازم آلا داغ گردیدند.

اما چون نجف سلطان در آن روز شکست یافت. وارد به میان ارباب غم شد. و در آنجا با قبایل و عشایر عازم آلا داغ گردیدند. در دره محکم تزلزل نمودند. و در دره مذکور به قدر یک هزار تنگچی به جهت استحفاظ گذاشته خود با معدودی در قلعه آن کوه به قراولی مشغول بود که رایات فیروزی علامات نواب صاحبقرانی نمودار گردید.

چون چشم نجف سلطان و طایفه اکراد بدان علم کاویان منظر اژدها بیکر افتاد لرزه بر اعضای آن گروه خسران پژوه افتاده. از رعب و هراس نادری مبهوت گردیدند. و چون نجف سلطان و شکر بیگ احوال قشون خود را منتقل دیدند. چاره‌ای به سجز اطاعت ندیده. از کوه پائین آمده. شمشیر برگردن انداخته. روانه آستان معدلت بنیان صاحبقرانی گردیدند.

چون ورود سرکردگان اکراد به سمع امیر با دین و داد رسیده چند نفر از غازیان را مقرر فرمود که سرکردگان مذکور را برداشته. به حضور اقدس ببرند. چون به شرف جبهه‌سای درگاه والا مشرف شدند. عذر تقصیرات خود را خواسته. استغاثه جان بخشی نمودند.

امیر جهانگشا فرمود که ما زلات شما را به عفو مقرون گردانیدیم. و باعث انگیختن فساد را پرسیدند. [شکر کرد] عرض نمود که: در بدایت احوال که کسی به تو یار و برادر نبود. این غلام در کمال ارادت و اخلاص خدمت نموده. جانفشانی و سرمازی در راه تو نمودم. و به تفضل الهی که فرمانروای ممالک خراسان شدی. و ولایت خبوشان را به تحت تصرف خود در آوردی. محمد حسین خان زعفرانلو و رضاقلی بیگ کینگ‌لو که مکرر محاربات نموده در مقام عناد و خلاف درآمدند. به تربیت آنها پرداخته. صاحب اختیار ولایت را به ایشان عطا فرمودی. و در تفضیل حکومت به آن جماعت نیز حرفی نداشتیم. نهایت کلیه این بود که ما طایفه اخلاص آگاه را مقرر فرمودی که در سلک سایر جماعت اکراد بدان خدمت نماییم. این معنی بر این بندگان شاق آمده. در هیجان ماده فتنه و فساد سعی نمودیم. که شاید بهارتکاب این امر به اقبال آمده. از تنگ و عار خلاص شویم. و حال که زنده به درگاه عالی آمدیم. به جهت خاطر این بود. که مبدا [عیال و] اولاد ما دوتفر اسیر عساکر منصوره گردند.

و نجف سلطان عرض نمود که: از قدیم الایام الی الآن که قریب به سیصد سال می‌گذرد.

که طایفه اکراد در این سرزمین سکنی دارند اظهار من الشمس [است] بلکه در کل ممالک ایران اشتهار تمام دارد که [دشمنان] در ستر و حضر همیشه از ضرب شمشیر جماعت قراچورلو در رعب و هراس بوده‌اند. و در این اوان که جماعت زعفرانلو و کیوانلو در خدمت اقدس تقرب یافته‌اند، در اخلاص اوضاع ما جماعت ساعی‌اند، و همیشه سخنان غرض‌آمیز بیدرگاه معلی عرض می‌نمایند. به این جهت متوحش شده، این مقدمه را پیشنهاد خاطر فاتر نمودیم.

عرض ایشان مطمح نواب صاحبقران افتاده، آنها را به خلایق فاخره و تشریفات ملوکانه از کمر و خنجر طلای مرصع به در و یواقیت سرافراز ساخته، بنا به حقوق‌گذاری سابقه جبین ایشان را بوسیده، نوازشات از حد فزون نمود. و مقرر فرمود که شکر بیگ در میانه ایل والوس صاحب‌اختیار بوده، نجف‌سلطان با دوهزار سوار ملازم رکاب نظیر انتساب والا بوده، کوچ و بنه اکثر از سرکردگان را حرکت داده روانه ارض اقدس نمود.

و سررشته امورات آن حدود را مضبوط نموده، با سرکردگان مذکور معاودت به خدمت بندگان سپهر توأمان نمود. مجدداً به نوازشات بیکران اختصاص یافتند. و از نواحی گرم‌خان در حرکت آمده، سررشته ایل و خوشان را حسب‌الواقع مضبوط ساخته، سفارشات در مراعات ایل نجف‌سلطان و شکر بیگ نموده، رایات جلال به جانب ارض فیض‌مثال در حرکت آمد.

چون امیر صاحبقران با بندگان سپهر توأمان در ارض اقدس نزول اجلال فرمود، حرکت اشرف افغان به صوب خراسان روز بروز بلند آوازه گشته، اخبار موحش روز بروز می‌رسید.

امیر صاحبقران در سرانجام [دادن] اسباب سفر غازیان مشغول بود. و به جهت وجه نقدی معطلی می‌گشتید، که مداخل ولایات در سفر خیر اثر هرات به مصارف رسیده بود، و اگر به رعایا حواله می‌نمود، باعث خرابی و تفرقه احوال رعایا می‌شد. ناچار امیر نامدار شب با چند نفر خاصان خود به صوب دارالنبات کلات حرکت [نمود] و خود را بر سر گنج امیر تیمور که سابق بر این ذکر شد [رسانید] و به قدر احتیاج از آن وجه برداشت، و سر آن گنج را مسدود نموده، عازم ارض اقدس گردیده، وجوه مذکوره را مکسور و در ضرابخانه مشهد مقدس معلی به اسم همایون و لقب اعلیحضرت شاهی مسکوک [نموده] به غازیان و ملازمان داده، در اندک فرصتی تدارک چهل و چهار هزار کس از غازیان خراسانی را در کمال یکرنگی و آراستگی دیده، برادر خود ابراهیم‌خان را به فرمانروایی و صاحب‌اختیاری خراسان اختصاص داده، در ساعت بعد در حرکت آمده، در رکاب اقدس روانه سر راه اشرف شاه گردید.

۲۸

گفتار

در توجه رایات آفتاب اشراق به صوب عراق و محاربه نمودن
با اشرف افغان و قلع و قمع آن خذله بی نام و نشان و حدوث
سوانجات به تقدیر ملک منان

کشایندگی کلید فتح درهای جهان، و کشورگشای اقالیم ممالک ایران، چون به
تأییدات ایزد منان خاطر جمعی تمام از مملکت خراسان حاصل نمود، با عساکر فیروز
مآثر برجناح حرکت روانه سمت نساور گردیده، بعد از ورود بدان بلده طیبه فوجی
از غازیان بیات را برداشته، روانه آن حدود شد، و در عرض راه سوانجی که قابل
تقریر باشد رخ نداد، تا چمن بظام مضرب خیام ظفر فرجام اقدس گردید.
و از آن جانب اشرف افغان از اصفهان با سپاه بیکران در حرکت آمده، قلعه منان
را محاصره نمود. که در این وقت قراولان افغان خبر ورود میمنت نمودند بندگان ثریا
مکان و امیر صاحبقران را آوردند که در چمن بظام نزول اجلال فرموده‌اند.
چون از خبر ورود فیروز کوکب مطلع گردید، در ساعت به غازیان افغان و
پردلان عراق و لرستان مقرر فرمود که در تدارک اسباب و اسلحه و مایحتاج خود آماده
ومهیا باشند. یوم دیگر در سرزدن خورشید خاوری از این چرخ نیلوفری، سپاه
کینهخواه اشرف شاه چون رعد خروشان در حرکت [آمده] روانه سر راه سپاه ظفر
دستگاه صاحبقرانی گردید.

از آن جانت حسب الفرموده گیتیستان امیر صاحبقران غازیان بهرام صولت و
ودلیران لجه شجاعت سوار باد پایان صبارفتار گردیده، از چمن بظام در حرکت آمده
وارد قصبه شاهرود [شدند]. و محمد بیگ مامویی مروی را با موازی بانصدنفر به عنوان
قراولی روانه سر راه طایفه [افغان نمودند] که شاید رفته چند نفری از ایشان را زنده
دستگیر نموده بیاورند.

چون مومی‌الیه روانه گردید، از آن جانب نیز اشرف لعل بیگ درانی را روانه
[نمود] و قراولان طرفین در عرض راه به هم برخوردند، فیما بین مجادله واقع شد،
غازیان قلباش در حمله اول [افغانها را] شکست داده، چهارده نفر زنده گرفته، و چهل
رپنج نفر به قتل آورده، معاودت به اردوی کیوان پوی نمودند.

چون جماعت مذکوره را به حضور اقدس آورده، تحقیق مراتب مذکوره نمودند،
از آنجا کوچ نموده در قریه ده ملا نزول اجلال فرمودند. و از آن جانب علامات لشکر
افغان ظاهر شده، مابین مهماندوست و ده ملا آن دوسپاه در مقابل یکدیگر نزول
نمودند.

آن شب گردان و گردنکنان در کارسازی حربه و ستان خود مشغول بودند، و گویا افسر مرقد بودند که هرگاه فردا دمار از طایفه افغان برآورد، و داد دل آبا و اجداد را از این طایفه مردود بگیری، وارث تخت سلطنت ایران تو خواهی بود، و مشیر خود گوهرشاه بیگم را در عقد تو خواهم آورد.

امیر جهانگشا عرض نمود که: فنیات شوم تا جان در تن و رمق در بدن باقی باشد از حمله اخلال کیشان خواهم بود، و به نیروی اقبال ابدمال دمار از روزگار آن جماعت تبهکار برآورد، و تقریب در دارالسلطنت اصفهان در تخت موروثی آبا و اجداد تزلزل اخلال خواهم فرمود.

و آن شب را به صبح خوردن گذرانید، صبحی که عالم ظلمانی از ضیاء آن روشنی یافت، آن دو دریای لشکر چون بحر اخضر در تلاطم آمده، امیر صاحبقران سپاه ملل دستگاره را به چهار دسته [کرده] متوجه سر راه آن گروه بشکوه گردید.

از آن جانب اشرف شاه افغان سپاه خود را آراسته نموده، در دست چپ سیدالخان را با موازی بیست هزار کس قرارداد، در دست راست محمد امین خان اعتمادالدوله خود را با بیست هزار کس نصب نمود، که از دو طرف سپاه ظفر آیات صفوی علامات درآمد، غازیان قزلباش را مجال انداختن تیر و تفنگ ندهند، و تفوق و غلبه خود را بر ایشان با سیل و جوه صورت پذیر می دانست، و از مضمون آیه کریمه «کم من فئة قليلة سلبت منة كثيرة» غافل و زایل افتاد، مبارزان خود را مضاعف می دانست.

به حال از روی غرور و جهل محاربه قزلباش را سهل شمرده، این عزیمت را جزم نموده، و جمعی دیگر به قدر دوسه هزار کس از نامداران افغان را به سرکردگی شاهویک نام تعیین [کرد] که بعد از شکست جماعت قزلباش با بادبیمایان صبارفتار تعاقب نموده، نگذارند که کسی به ساحل نجات رسد، و شاه عالم پناه را با آن افشار به محابا گرفته، به درگاه جهان پناه حاضر نمایند، که به عقوبت تمام و زجر مالا کلام به قصاص و جزا رسانیده، روانه خراسان زمین [شده] و آن دیار را به تصرف اولیای دولت قاهره درآورد، خاطر از مهمات آن حدود فارغ نماید، و به همین رویه صفوف قتال و جدال آراسته عازم سر راه صاحبقران دوران گردید.

از آن جانب، آن مظهر الهی در تیپ لشکر ظفر اثر، نواب سپهر رکاب اشرف را با اکثر از سرکردگان مسند ساخته، خود یا جمعی از چرخجیان سپاه آن صاحب تاج و تخت و کلاه عازم میدان گردیده، نظاره آن لشکر قیامت اثر نموده، و در آن روز خشم و کین چون وفور حشر و لشکر آن سپاه بدآیین را ملاحظه نمود، توپخانه و زنبورکخانه را بردور و حوالی خود احاطه نموده، و از مقابل لشکر افغان عنان عزیمت به سوپ سینه گاه تلانجیل، که در سمت راست آن سپاه کینه خواه بود [برگردانیده]، غنائیز با توپهای قهرآمیز روانه آن صوب گردید.

چون جماعت افغان آن حرکات را ملاحظه نمودند حمل بر فرار نموده، در ساعت سیدالخان افغان با جمعیت فراوان از عقب آن سپاه ظفر شکوه با شمشیر آخته و ستاهای درهم بافته حمله متواتر نمودند، نواب صاحبقران به عنایت ملک متان هجوم آن

لشکر را وجودی برنداشته، بهمان رویه عازم آن حدود گردیده، در ورود به آن سپاه کینه‌خواه، میرابوطالب‌خان خزیمه و محمدعلی‌خان افشار، که بهجهت استحفاظ عقب سپاه ظفر دستگاه مأمور بودند، بهضرب گلوله تفنگ و ناولک ضربت‌نگ صف آن سپاه را چون کواکب بنات‌الغش پراکنده ساختند، متعاقب محمدعلی‌خان با سواران نامدار تعاقب نموده، [فراریان‌را] تا تیپ لشکر افغان دواینده معاودت نمودند.

چون امیر صاحب تدبیر بروسط آن جبال رسید، وهجوم آن لشکر قیامت‌اثر را ازحد و حصر افزون دید، اشاره بهامیرخان توپچی‌باشی نمود، که توپهای آتشین کردار وزنورکهای خمپاره‌دار را برتیب آن جماعت اشراش آتش زدند. در همان توپ اول از تفضلات الهی وبقایال بندگان ظل‌اللهی، آن گلوله ثعبان کردار بر میان تیپ آن گروه نابکار رسیده، بهقدر سیمصد چهارصد نفر را چون خیارتر بهدوینم نموده، رموازی دوازده رأس از اسبهای کتل بازین و لجام مرصع را برداشته، و برکمر علمدار آن لشکر برگشته روزگار رسید، که ما علم بهچهار پاره نمود.

چون لشکر افغان علم را نگوینار دیدند، ارکان احوال خودرا متزلزل یافته، رعب و حراس برایشان استلا یافته، اردوی پرشکوه خودرا برهم‌خورده و جمعیت احوال خودرا پراکنده دیدند. بیکباره سپاه ظفرشمار صاحبقرانی زورآور گردیده، جزایرچنان تیزرو و تفنگچیان سخت‌دو بهضرب گلوله ضرب آهنک، خودرا داخل توپخانه افغان نمودند. از ضرب گلوله و بیگان تن نامداران و مبارزان چون رود جیحون گردید. مؤلفه

تن نامداران فیروز جنگ
 ز ضرب سنان و ز ضرب نحق
 ز پیکان و شمشیر الماس فام
 سا از سناها شکستن گرفت
 درآمد یکی سرح دریا به موج
 همه موج آن نیزه و تیر بود
 غریویدن توپ و بانگ تفنگ
 ندیده کسی از مهان جهان
 چنان شد اجل در هم آویخته
 نه گردون به جا ماند، نه روزگار
 از آن رستخیز و از آن اضطراب
 اجل مضطرب شد از آن کارزار
 دلیران افشار مروی تمام
 در آن دشت و صحرای بر انقلاب
 در آن روز فتنه‌انگیز، دلیران قهرآمیز چون ابر در جوش و چون رعد در
 خروش، بهضرب تیرو سنان دمار از روزگار افغان برآورده، سرودست نامداران [را]
 در آن معركة آتشافشان بر بالای هم ریخته، داد مردی و مردانگی دادند. واسماعیل‌خان

مشک نما شد چو پست پلنگ
 سر نامداران شده چون شفق
 گرفتند از یکدگر انتقام
 زمین زیر اسبان نهفتن گرفت
 سپه اندر آن، کشتی فوج فوج
 نهنگ اندر آن موج، شمشیر بود
 خروشان همی گفت: این است جنگ!
 که گردد زمین فرش بر آسمان
 زمین و سما شد به هم ریخته
 که شد روز مانند شبهای تار
 زمین و زمان شد چو در پای آب
 که صحرای محشر شده آشکار
 گرفتند ز افغانیان انتقام
 زمین موج خون بود و سرها حباب
 در آن روز فتنه‌انگیز، دلیران قهرآمیز چون ابر در جوش و چون رعد در
 خروش، بهضرب تیرو سنان دمار از روزگار افغان برآورده، سرودست نامداران [را]
 در آن معركة آتشافشان بر بالای هم ریخته، داد مردی و مردانگی دادند. واسماعیل‌خان

خزیمه یا تنگجیان نخی و لالوی از توپخانه گذشته، داخل میان معکر افغان گردیده، سواران تیزرو و دلیران جنگجو به ضرب نیزه جانستان و شمیر بران دمار از نهاد آن طایفه بی بنیاد بر آوردند.

چون اشرف شاه افغان آن شجاعت و دلیری از غازیان قزلباش ملاحظه نمود، ملاقات صدمه غازیان ظفر شکوه را نیاورده، روی از معرکه کارزار برگردانیده جلوریز بسمت عراق راه فرار درپیش گرفته، بنه و آغرق را گذاشته آواره دیار بی سرانجامی گردید.

غازیان ظفر همنان به تعاقب آن گروه خسران پڑوه در حرکت آمده، تا دو میل راه قتل و غارت نموده، با فتح و فیروزی مراجعت به اردوی ظفر قرین نموده، به شرف مستبوسی بندگان عرش بنیان مشرف شدند. و آن پادشاه بنده نواز خود را از مرکب بدزیر انداخته، دست در آغوش آن کشورگشای جهان نموده، جبین ماه سیمای آن [نامدار] را بوسیده، نوازشات از حد فزون و تملقات مودت مشحون بدان نموده، با یکدیگر داخل بارگاه آسمانجاہ گردیدند.

در آن روز مبارزان و نامداران را از مال دنیا اغنیا نموده، اموال و غنایم آن طایفه را بر سر غازیان و امرا قسمت نموده، اموال و ااثال بیت از کارخانه جات و بیوتات و خیمه و سراپرده و خزانه عامه و توپخانه و تجملات اسباب پادشاهی که به نظر آفتاب اثر اقدس آورده بودند، نواب صاحبقران در خدمت آن خسرو و الامکان بر جمیع امرا و خوانین از قبیل: اماموردی خان، و محمدعلی خان، و امیراصلان خان، و سردارخان افشار، و حاجی سیف الدین خان، و حسن خان، و اماموردی خان بیات، و شاهقلی بیگ، و احمدسلطان، و محمدبیگ، و سلیم بیگ، و پهلوان قلی بیگ مروی، و شاهوردی خان کرد، و رضاقلی بیگ، و حاتم بیگ و غیره از سرکردگان اکراد، و طهماسب بیگ و کیل الدوله، و قاسمعلی بیگ، و میرزاخان سلطان جلایر، و کلید روز جنگ و نامدار با فرهنگ اسماعیل خان خزیمه، و میرابوطالب خان لالوی، و میرکوچک، و لطفعلی خان سیستانی، و اسماعیل خان و باقرخان لژگی فراهی، و باباخان و بهبودخان چابوشی، و نجف سلطان قراچورلو و باقرخان قرایی، [شفقت فرمود].

و باقی سرکردگان را که کمال مردانگی و دینداری در آن محاربه به ظهور رسانیده بودند، در آن روز به حضور طلبیده، بساط نشاط بر روی ایشان گسترانید. و بعد از اکل و شرب و چاشت، آنچه از خزانه و اموال پادشاهانه که به تصرف درآمده بود، به هریک از سرکردگان و خوانین موافق جاه و منصب ایشان شفقت فرموده، از مال دنیا اغنیا گردانید.

و معذرت خواهی نمود که ان شاء الله تعالی بعد از تصرف دارالسلطنه اصفهان، هریک از شما را از مال دنیا قارون عصر خواهم نمود، و به حکومت و داریی ولایات تعیین و سربند خواهم فرمود. و مضاعف آن از [اموال] قیمتی خانه خود هریک از سرکردگان را از بالابوشهای زربفت و دنیا به آنها عطا فرمود. سه روز در آن مکان مجلس شاهانه و جشن ملوکانه ترتیب نمود، و از آن منزل

مهماندوست در حرکت آمده، عازم سمنان گردید. واعزه و اعیان سمنان استقبال موکب والا نموده، به پایوس نواب اقدس و بندگان صاحبقران مشرف گردیدند. و از آن منزل نیز در حرکت آمده متعاقب اشرف شاه افغان روانه گردیدند.

چون منزل به منزل موازی سه هزار کس از نامداران فیروز جنگ به سرکردگی محمد بیگ مروی و نجف سلطان قراچورلو و جانعلی سلطان کولان، که چرخچی سپاه نصرت دستگاه [بودند] در دهته دره خوار و ایوان کیف متعاقب جماعت فراری رسیده، فیما بین غازیان غضنفر آیین و سیدالخان جنگ در پیوسته، قتل و کوشش بسیار از طرفین [به عمل آمده] عاقبت به اقبال شهریار بیهمال غازیان قزلباش غالب آمده، سیدالخان شکسته و بدحال آواره گردیده، غازیان با فتح نمایان در آن منزل توقف نمودند.

یوم بعد رایات فیروزی علامات ظاهر شده، سرکردگان مذکور به شرف ملازمت و رکاب بوسی مشرف، و مورد نوازشات بیکران گردیدند، و در آنجا نیز توقف نموده متعاقب روانه گردیدند. و در نزول به نواحی بلند طهران اعیان آن ولایت به استقبال موکب فیروز کوکب آمده، به مراسم تهنیت و مبارکبندی آن فتح قیام نموده، چند روزی در آن حدود جهت انضباط سررشته حیات آن دیار متوقف شده، و بعد از آن الویة فتح و ظفر به جانب دارالسلطنه اصفهان افراشته عازم گردیدند.

۲۹

گفتار

در محاربه نمودن نواب صاحبقران نادر دوران مرتبه ثانی با اشرف افغان و نشانیدن پادشاه صفوی نژاد را در اصفهان بر اورنگ جهانبانی

چون صیت جهانگیری و مملکت داری و دوست نوازی و دشمن گذاری و ابواب سرت و اسباب معاشرت پادشاه خورشید کلاه و امیر بابخت و جاه در اطراف آفاق سایر و دایر گردیده، حکم قضا جریان به کل ممالک عراق و آذربایجان صادر شده، یوم بیوم خوانین دور و نزدیک به درگاه فلک فرسا مشرف گردیده، مجدداً ارقام ایالت ولایت و الکای سابق خود را گرفته مرخص [می شدند] که در وصول موکب جهان پیمان به دارالسلطنه اصفهان وارد کردند، و همه روزه از ممالک مذکور سیورسات عاکر منصوره [را] با مداخل و مخارج انتقاد درگاه معلی می نمودند.

نادر صاحبقران چند یومی در آن نواحی جنت بنیان توقف نمود که غازیان و نامداران تدارک اسلحه و یراق خود را حسب الواقع مضبوط نمایند.

چون اشرف وارد دارالسلطنه اصفهان گردیده، ابواب خزاین را گشوده، در اندک

روزی به قدر یکصد و بیست هزار کس را مواجب و اتمام داده، با توپخانه بسیار و زنبورکخانه بسیار از اصل اصفهان بیرون آمده، عازم سرراه آن خسرو کینه‌خواه گردید.

چون خبر جمعیت و دلیری اشرف قرع سمع اقدس و نادر صاحبقران گردید، شهریار عدومال نامهای جهت اشرف ارسال داشت، خلاصه مضمون آن اینکه:

در این اوان فیروزی بنیان که سرادق جلال [را] به عنایت ایزد متعال در ممالک خراسان افراشته، و سرکشان آن دیار را به ضرب تیغ جانستان و دستگیری امیر صاحبقران حلقه اطاعت در گوش ایشان کشیدیم، چون ممالک عراق و فارس و آذربایجان و کل ایران از قدیم الایام در تحت تصرف آیا و اجداد بزرگوار نواب هایون ما بوده، و آن سلطنت پناه از قضای ربانی و مقدرات یزدانی نواحی عراق را به تصرف خود در آورده، و محمود مردود که نمک پرورده این اجاق کیوان رواق بود از راه ستیز و عناد در آمده، بدعاوی جمعی از شیاطین طغیان [کرد] و قدم در ولایت اصفهان گذاشته، و بنای بی‌اعتدالی و بیحسابی که شیوه مردم نمک ناشناس و پسندیده هریدولت بر اساس بود، نسبت به سلسله علیه صفویه به عمل آورد، تا اینکه بدعاواز جناب خیرالانام به جزای اعمال بدفرجام گرفتار و به مرض مالخولیا در گذشت. مؤلفه:

هر که یا از حد خود بیرون نهد در روزگار

پیشک او مردود گردد، می‌شود بی‌اعتبار

و آن والایگاه در این اوان که فرمانروای ممالک عراق گردیده بود، بایست که بعد از شنیدن طلوع صفوی علامات بدون تأمل و تگاکه با معدودی چند از خاصان درگاه و معتمدان بارتبه و جاه، اطاعت و انقیاد را پیشنهاد خاطر ساخته به امیدواری تمام وارد درگاه عرش بنیان می‌گردید، که البته بعد از ورود آن ندین‌دزگاه خلافت‌نشان کمال مراعات نموده هر یک از ولایات را که خواهش می‌نمود بدان مسلم می‌فرمودیم، نه اینکه مثل سایر نمک بحرامان و بیخردان قدم در مضار کارزار گذاشته فقر و مسلمانان را عرضه تیغ تیز و شمشیر خونریز نموده معاودت نمایند.

چون آبا و اجداد ما همیشه رحیم دل و غم‌گسل بوده‌اند، باید آن سلطنت پناه حالا نیز از راه اطاعت در آمده، به امیدواری تمام وارد درگاه جهان‌بناه گردد، و هر گاه امری که خلاف این امر بوده باشد ظاهر شود، مستعد حرب و مجادله خواهد بود، که به توفیق احد لم یزل و قادر لایزال دمار از روزگار آن طایفه اشرار بدر خواهیم نمود. و نامه را به دست چند نفر از جماعت افاغنه که در روز مصاف گرفتار شده [بودند] داده، روانه نمود.

چون نامه عنبرین شمامه بندگان اقدس به نظر آن پادشاه ناکس رسید، خود ناخوش از روزه دماغ او شعله کشیده، نامه نواب مرتضوی علامات را چون کرباس از هم بردید، و بر زمین افکند، و جاسوسان صاحبقران در آن مکان حاضر بودند که چگونگی مقدمات جواب و سؤال آن را به سمع امنای دولت دوران عدت رسانیدند.

چون امیر صاحب‌تدبیر از چگونگی آن اطوار ناهنجار مطلع گردید، در دم

غازیان نصرت آیین و یردلان خشمگین را فرمود که از منزل مذکور در حرکت آمده، با فوج قاهره روانه دارالسلطنه اصفهان گردند. و نجف سلطان قراچورلو و محمد بیگ مروی را با موازی یکصد نفر از نامداران معرکه رزم همراه نموده، قراول آن سپاه فیروز دستگاه فرمود. چون قراولان مذکور از خدمت بندگان خلافت توأمان مرخص و روانه گردیدند، امیر کشورستان با اردوی کیوان پوی وارد قریه نظنر [شده] بنه و آغرق را با نواب اشرف در آن منزل گذاشته مصمم حرکت بودند که خبر رسانیدند که قشون اشرف وارد مورچه خورت^۱ [شده است].

نواب صاحبقران نیز مژده غیبی شمرده، با غازیان ظفر شکوه روانه آن حدود گردید، و چند نفری متعاقب نجف سلطان روانه نمود، که باید بهر نحو بوده باشد زبانی از آن جماعت گرفته معاودت نمایند، که از حالات آن طایفه اطلاع حاصل [نماییم] و از آن قرار به محاربه آن گروه اشرار متوجه گردیم.

از آن جانب اشرف شاه نیز یعقوب خان قلاجی را با موازی دوهزار کس از جماعت افغان پدهمین خیالات، و اراده فاسده روانه نمود. و در میان دره آن شب یعقوب خان نزول نموده بود، که از این جانب نجف سلطان و محمد بیگ با غازیان بدابجا رسیده بین الجانبین ستیز و آویز به عمل آمد. چون جماعت مذکوره در آن شب تن به استراحت داده بودند که زبونی طالع گریبان آن جماعت را گرفته بود، بیکدفعه از صدای گردان و نعره مبارزان و شیوه مرکبان سراسیمه از خواب گران درآمده، هریک از بیم جان و خوف شمشیر بران، تیغ تیز چون اجل خونریز در یکدیگر گذاشته، در قتل همدیگر می کوشیدند. برخی روی به دیار فرار آورده در جبال و صحاری متفرق گردیدند. و در آن شب تار از ضرب شمشیر آبدار به قدر چهارصد نفر از آن گروه تبه روزگار را قتل و موازی یکصد نفر را زنده دستگیر نموده، معاودت به اردوی نادری نمودند. و یعقوب خان افغان با شکست فاحش، به سمت مورچه خورت اردوی شاه بی مدار روانه گردید.

چون نادر صاحبقران از حقایق اخبارات جماعت افغان مطلع گردید، دردم غازیان بهرام صولت و دلبران لجه شجاعت را دسته به دسته تعیین فرمود که غازیان و خوانین آماده و مهیا باشند، که در حین محاربات به نحوی که فرمایشات صاحبقرانی مقرر گردد بهمدان رویه در مجادله کوشیده، حسن جوهر و کاردانی خود را بر رای عالم آرا ظاهر سازند.

وقدغن دیگر فرمود که هر گاه به توفیقات جناب الهی و اقبال بندگان نواب صاحبقرانی شکست بر طایفه افغانه داده شود، باید تعاقب آن گروه خسران پژوه نموده، احدی برای اخذ غنایم و اموال از مراکب نزول ننموده، نخل در اسلحه و یراق نمایند. زیرا که دشمن به هزار حيله آراسته است، و گاه باشد که در هنگام فرار جمعی را در بسوگاه تعیین نموده، که بیکدفعه بیرون آمده، سلك غازیان تعاقبی متفرق، و شکست

ظاهر می‌شود.

و به همگی سرکردگان از این مقوله سفارشات نمود. و دوازده هزار کس از نامداران و بهادران راکب بدو را انتخاب، و در ستین و شصت سیاه تعیین و تتمه غازیان همگی را پیاده نموده، توپخانه مبارکه را در دهن جلو انداخته، به استعداد تمام و حزم و احتیاط مالاکلام عازم مورچه خورت، و متوجه مجادله آن گروه اشرار گردیدند. مؤلفه ۱

به جنبش درآمد سپاه گران	تزلزل نما شد زمین و زمان
ز گرد دخان کوه و صحرا و نشت	زمین و سما هر دو هم خوابه گشت
ز سم ستوران هامون نورد	دل گاو ماهی بیامد به درد
چو از پرتو کاویانی درفش	دل گاو با شقه های بنفش
تفاخر همی کرد زمین بر سما	که پیداست از پیکرش مهر و ماه
ز غریدن کوس واز کرنا	غریوی فتاده به ارض و سما
ز بانگ جرس و ز بانگ درا	بر آمد خروشیدن کرنا
ز بانگ دلیران فیروز جنگ	سا لاله گون شد چو پست پانگ
ز برق شمشیر واز فرخود	همی تیره گردیده چرخ کیود
ز غریدن توپ و تیر تفنگ	به جنبش درآمد ز دریا فنگ
[هم] از فر آن خسرو تاجدار	زمین [کرد] بر آسمان افتخار
فلک رشک افزای آن شاه بود	به عالم نیامد چنو در وجود
چنان لشکری کس ندارد نشان	هنه رستم و نامدار جهان
سر سروان نادر روزگار	ز هشرق دو خورشید شد آشکار
یکی در سما و یکی در زمین	گرفتند زمین را به زیر نگین
بدینگونه آن لشکر رزمخواه	روان شد سوی اشرف کینه خواه

نادر صاحبقران و آن خسرو ممالکستان روانه سر راه لشکر افغان گردیدند. و از آن جانب اشرف شاه سیاه خود را سدهسته نموده، میمنه و میسره را به غازیان سپرد و موازی دو یست و هشتاد عراده توپ را در دور و دایره خود ترتیب داد، و به قدر هشت هزار کس جزایری و پیاده تفنگچی را در اطراف توپخانه قرار داد، که هرگاه توپچیان [را] به انداختن گلوله و پاروطه به میان توپ مطلق واقع شود، و معاندین وارد گردند، به ضرب گلوله دفع تر آن جماعت نمایند. و در میمنه راست سیدالخان را با موازی بیست هزار کس تعیین، و در میمنه چپ یعقوبخان را با بیست هزار کس تعیین، و در عقب غازیان ستین و شصت و میمنه و میسره، بیست هزار نفر دیگری به چهار دسته نموده قرار داد، که هرگاه غازیان افغان که در میمنه و میسره گرم مجادله بوده باشند و اعانت لازم شود، غازیان مقرر به بدون تأمل امداد لازمه به عمل آورند، و خود یا تتمه لشکر و ملا زعفران و جمعی از اعزه و اعیان در قلب سپاه قرار و آرام گرفت.

و از آن جانب نادر دوران با غازیان ظفر همعان آمده، در مقابل آن لشکر افغانه

فرود اجلال فرمود. و آن شب را در آن منزل به سر برده میساحی که قهرمان سپهر همه کینه و عدم مهریسته ساخته، به عزم رزم گرفتاران ساحت عبرا بر سر محمزارفق جلوه گری آغاز نمود.

دم صبح کاین قهرمان سپهر همه کینه گردید و بگذاشت مهر امرای عظام و جمهور سپاه ظفر فرجام بر باد پایان فلک خرام فوج فوج و گروه‌ها گروه در جوشن و دروع به مضمار کارزار مبادرت نمودند. صدای کوس حربی و ناله نای رزمی و صهیل اسبان نازی و فغان دلاوران غازی، تزلزل در ارکان زمین و زمان انداخت. شاه صاحبقران و آن سکندر زمان و آن خسرو سلیمان شان به آیین سام سوار بر سندان صبا رفتار برآمده، رایت نادری را چون قبه جوزا برافراختند، و زبان گوهر بار برگشاده، فارسان عرصه کارزار را در آن روز به عواطف خسروانه مستمال گردانید. و بعد از اعطای آلات حرب، به صف آراییی پرداخته، دلبران صف شکن صفوف پیکار و جنگ را مرتب [کرد] و شیران جنگی و یلان نام و ننگی را در آن معرکه قرار داد. و از سمت سپاه افغان نیز غلغله و آشوب در کبودی چرخ اثیر پیچیده، فوج فوج و گروه گروه از سپاه افغان به محاربه شتافتند. در آن هنگام غازیان نصرت آثار در نهایت مردانگی قدم جاننازی پیش نهاده، هنگامه رزم را گرم ساخته، از طرفین بر یکدیگر تاختند. از این طرف شجعیان قزلباش با سنانهای ثعبان مثال بر بناگوش اسبان تازی تراز آتش نهاد خوابیده، افاعنه بی عاقبت را بر خاک هلاک می انداختند، و از آن طرف بهادران افغان [نامداران] سپاه منصور را به ضرب ناوک دلدوز و گلوله جانسوز ترک بر تارک می دوختند، و داد مردی و مردانگی می دادند. از کثرت کشتگان کوه و هامون صفت تساوی پذیرفت.

ز تنها سر سرکشان مانده دور ز سرها برون رفته باد غرور
سری کر تکبر رسیدی به عرش به زیر قدمها شده سنگ فرش
پیشان شده مغزها در دماغ ز سودای تن دیده‌ها پر فراغ
زمین شد ز خون یلان لاله زار فلک خواست از جورشان زینهار
ز کشته شده پشته‌ها ناپدید دگر آتچنان روز گینی ندید
مجملا میان آن دو گروه رزمخواه حربی به وقوع پیوست، که سپهسالار فلک
انجم تیغ خون آشام از کف گذاشته، انگشت تحیر به دندان ترحم گردید. دیده روزگار
محاربه‌ای به آن شدت مشاهده ننموده، و در سیط غیرامیانه ایرانیان و افغانیان چنین
محاربه و حادثه‌ای وقوع نیافته [بود]. از تک‌وتاز ستوران چنان گرد و غبار انگیخته
شد، که آفتاب عالمتاب در نقاب حجاب مستور گشت. و آثار ضعف و انکسار در ناحیه
احوال سپاه افغان پدید آمد.

نادر صاحبقران امیرخان و سایر توپچیان را فرمود که توپهای ثعبان کردار را متعاقب یکدیگر به سمت تیپ آن جماعت آتش دادند، که به نیروی عنایت فاتح منسان از ضرب گلوله جانستان، صفوف معرکه جماعت افغان چون برگ خزان برهم ریخته، ارکان صبر و آرام آن طایفه تزلزل یافت، که اسماعیل خان خزینه و میر ابوطالب خان

لالوی با پیاده تفنگچیان خود به هیئت اجتماعی به انداختن دورانداز اشتغال ورزیده، به سرعت عازم اردوی طایفه مذکور گردیدند. و ازست دیگر مین‌باشیان جرایی به انداختن جزایر مشغول، و چون اجل ناکهان داخل جماعت افغان، که حسب الامر صاحبقران علیقلی بیگ مین‌باشی شروانلو باموازی دوسه هزار سواره بسا شمشیرهای آخته جلوریز داخل اردوی پرستیز گردیدند.

و اشرف شاه طاقت صدمهٔ غازیان را نیاورده، بناکام لگام انهزام انداخته راه فرار را بیمودن گرفت. و توپخانه و قورخانه و چادر و سایبان و آلات و تجملات پادشاهی را گذاشته، از آن ورطه جان بیرون برده، راه اصفهان پیش گرفت. و در طرفه العینی قریب به هفت هشت هزار کس از آن فرقهٔ اشرار را شعاع شمشیر برق تأثیر ساختند، و رقعۀ «اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم» برگریبان حال آن جماعت دوختند.

و نواب صاحبقران به امرای غازیان نظر لوا قدغن فرمودند که احدی به اخذ مال و غنیمت نبردخته، از قتل و غارت نیسایند. چون اموال و اسباب آن جماعت از جواهر و زرینه و [سیمینه] آلات و اقمشه و نفایس قیمتی، در آن روز بر بالای هم انبوه شده بود، غازیان را قوت طامعه غالب آمده، از قدغن آن حضرت غافل افتاده، به کسب غنایم و اخذ مال مشغول شدند، هر چند نسقچیان سپاه در ممانعت ایشان لازمه جد و جهد را مرضی نمودند، فایده‌ای مشرب نشده، در اخذ [و] عمل خود دلیر بودند.

امیر نامدار باموازی هشت هزار سوار در بالای خامه‌ریگی، که سمت شمالی مورچه‌خورت بود، متوجه آن سپاه و به نظاره جمع نمودن اموال و غنایم مشغول بود، که بیکبار آتش غضب قیامت لهب در جوش و خروش آمده، جمعی را تعیین نمود که مرها را گرفته هر کس از غازیان که مال غنیمت می‌آورد، فرمان داد از آن گرفته بر بالای یکدیگر در میان صحرا انبار نمودند.

و چون غازیان با فتح نمایان معاودت نمودند، سرکردگان سپاه را طلبیده اکثری را سیاست و بعضی را زجر و تنبیه زیاد نموده، از نظر کیمیا آثار اخراج فرمود. و چارچیان بلندآواز را مقرر فرمود [چار زدند] که: هر کس دینار و حبه‌ای از مال افغان بعد از ده سال نزد آن ظاهر شود، مستحق سخط قهرمانی خواهد گردید. چون غازیان چنان دیدند که اکثر از سرکردگان را مقتول و برخی را گوش و بینی بریده و بعضی را اخراج نمود، از بیم و خوف جان آنچه کسب نموده بودند، آورد، تسلیم نمودند.

و در آن روز غم‌اندوز، ماتم و غم بر غازیان رخ داد، و از بسیاری اموال و اسباب جماعت افغان از خزانه و فراشخانه و چادر و سایبان و قیچچی‌خانه و غیره، که در دشت مورچه‌خار چون کوه نماوند ظاهر گردیده بود، چون معلوم شد که دیگر دینار و حبه‌ای در نزد کسی باقی نمانده، خواه از نقد و خواه از جنس، آتش غضب به فروختن آنها شعله کشیده، مقرر فرمود که مجموع اموال و اسباب را آتش زدند، و آن اموال

چون خرمن محصولات و یا چون جنگل بی‌محابات [آتش] در گرفته سوخته خاکستر گردید.

امیر صاحب تدبیر روز دیگر در حرکت آمده متعاقب اشرف متوجه اصفهان شدند. اما در آن روز تمامی سرکردگان سپاه از خوف و رعب، گوشه پنهانی را به‌هرار تومان خرید و فروخت می‌نمودند، واحدی یارای حرق‌زدن نداشت. و چون عازم گردید جمعی از نامداران سپاه را به اتفاق علیقلی بیگ افشار متعاقب جماعت افغانه تعیین فرمود.

واشرف شاه بعد از ورود به دارالسلطنه اصفهان، بدون توقف عیال و اطفال خود را برداشته روانه شیراز گردید. و بعد از ورود بدان نواحی جمعیت و استعداد خود را مجدداً فراهم آورده، مترصد حرب و پیکار نادری گردید.

و از این جانب چون نواب صاحبقران با غازیان نصرت‌نشان به حوالی اصفهان رسید، حسنعلی بیگ معیریاشی و جمعی دیگر از امرا و خوانین سابق به استقبال موکب همایون فال آمده، به اعزاز تمام به دارالسلطنه مذکور نزول اجلال فرمودند. و در آن روز فرح‌اندوز سکنه آن‌دبار نزدیک به آن رسیده بود که [از شادی] قالب تهی نمایند. چون نواب صاحبقران و آفتاب مشرق ممالک خراسان پرتو وصول بر ساحت آن ولایت تافت، عمارات پادشاهی را به فرشهای دیبا و زر بفت بیاراستند.

دویم فاصله رایات آفتاب علامات صفوی آیات بانه و آغرق نمودار گردید. نادر صاحبقران و سکنه اصفهان از صغیر و کبیر به استقبال بندگان سپهر توأمان به قدم بشارت و خرمن بیرون آمده، قریب دو میل راه پای انداز بادله و زر بفت و دیبا و مخمل و اطلس، تا دهنه چهارباغ شاهی مشهور به دمیرقاپی افکندند.

بعد از شرف حضور لامع‌النور اقدس، امیر جهانگشا از شدیدیز پرستیز نزول نموده، به شرف کرنش و رکاب بوسی مشرف گردید. و بعد از آن جمیع امرا و اعیان دارالسلطنه اصفهان سم‌سور مرکب عرش مواکب بندگان دارا دربان را سجده عبودیت گاه جبین مهر آسای خود نموده، به نوازشات شاهی مفتخر و میاهی گردیدند. و نواب همایون همگی را رخصت سواری داده، رکاب بر رکاب صاحبقران دوران داخل باغ هزار جریب گردیده، یک‌روز در آن مکان جنت‌نشان نزول فرموده، سوم دیگر به عظمت و جلال به رویه آبا و اجداد عظام خود حرکت [نموده] و داخل چهارباغ شاهی و مکان قدیمی خود گردید.

در آن روز حسب الامر صاحبقران دوران شهر را چراغان [کردند] و آیین بستند. و جمیع دکاکین و محترقه بازار هفت شبانه [روز] جشن و آیینی مرتب نمودند. که چشم روزگار چنان زیب و زینت ندیده و نشنیده [بود].

بندگان ثریا مکان بعد از نزول اجلال، به دولتسرای خورشید مثال خود آمده، به شرف حضور جده ماجده و اکثر از اقوام و تبعه حرم محترم خود مشرف [شد] و از

فراق پدر بزرگوارش و ناسازگاری احوالش چندان اشک حسرت از دیده مسرت بارانید، که زاویه نشینان اهل حرم و پرده‌پوشان سرادق عصمت امم، از گریه جانسوز آن شاه غم‌اندوز، چون ابر بهاران و چون لاله‌خوئین کفتان به گریه درآمد، شیون و واحسرتا بسین گنبد گردون اعلی بلند گردید. تا اینکه کدبانویان حرم به نصیحت و دل‌آسایی درآمد، تسکین خاطر اقدس و دل‌آسایی همشیره و عمه و خاله و اقوام مقدس را نمود، بساط غم را به شادی مبدل گردانیدند.

و آن شاه عالم پناه، یوم دیگر از حرمرای همایون بیرون آمده، در بالای تخت موروثی قرار و آرام گرفت. نظر به فرمان واجب‌الانتعاز صاحبقران و نادر دوران مجلس شاهانه و جشن ملوکانه ترتیب ساخته، جمیع سرداران و سرکردگان و مین‌باشیان را در آن مجلس بار نمود، و بعد از جمعیت آن طایفه امیر کشورستان و آن عدوگداز ممالک ایران در میان آن بزم ارم‌نشان قد را علم نموده فرمود که: به نیروی اقبال ایدم‌آل و به توفیق قادر متعال جمیع ممالک خراسان زمین را به تصرف اولیای دولت قاهره درآورده، از آن جانب بالشکر ظفر شکوه دفع اشرار افغانه [از] این بلاد نمودم، و به توفیقات ازلی به حسب مدعا دمار از طایفه افغانه بر آوردم، و عرصه این ملک را از لوث وجود اعدای پاک نمودم، و نواب اشرف را بر بالای تخت فرماندهی متمکن و برقرار [می‌نمایم] و تاج شاهی مکمل بدجواهر [را که] در میان قابچه طلایی گذاشته بودند، بر سر نواب اقدس نصب نموده، سکه و خطبه را در دارالسلطنه اصفهان به نام نامی واسم گرامی آن پادشاه عرش مستگاه قرار داد.

امرا و اعیان مجلس پادشاهی را در آن روز به خلعت و انعام زیاد منتخر و میاهی کردند، و سرکردگان و سرخیلان قدیم را در خدمت بندگان سلیمان‌شان به رتبه و جاه و منصب سرافراز، و رجعی‌خان را اعتمادالدوله نموده، سفارشات بسیار در باب تربیت نواب اقدس بدان فرمودند.

و چون خاطر جمعی از مهمات امور خلافت و پادشاهی و ممالک عراق حاصل نمود، در این وقت منهیان اخبار به سمع اقدس رسانیدند که اشرف شاه در فارس جمعیت فراوان فراهم آورده، اراده سراسفهان دارد. و چون این خبر مموع رای الهام‌آرا گردید، آن تاج‌بخش ممالک ایران با غازیان خراسان با تدارک مایحتاج آن سفر خیراثر مقرر فرمود که روی بارگاه صاحبقرانی را به سمت فارس زدند.

دگر بازه آن خسرو تاجدار بزد خیمه بر جانب کوهسار از آن قبه و بارگاه بلند زمین فخر می‌کرد بر انجمنند به اسطرخ کردند روی آن سپاه زمین و زمان شد چو قطران سیاه چون غازیان ظفرنریان از اصل اصفهان خروج به خارج قلعه نمودند، نادر صاحبقران میرابوالقاسم کاشی را به حضور خواسته فرمود که: به خدمت اقدس رفته عرض‌نا که وعده‌ای که به این غلام در نواحی مهماندوست نموده بود شاید به عمل بیاورد. چون مشارالیه وارد حضور اقدس گردیده پیغام آن حضرت را عرض نمود.

آن خسرو والاشان قبول فرموده، همشیره مکرمه بزرگ خود را که در عقد محمود

افغان بود. به‌جمله از دواج نادر صاحبقران درآورد. و همسیره کوچک پیکری داشت در سن سیزدهسالگی، که احدی تصرف ننموده بود. آن را هم بدعقد رماقلمیرزا فرزند ارشد نواب صاحبقران درآورد. و امیر کشورستان چون عازم سفر خیر اثر بودیدانویان حرم مذکور را با عمه و همه‌زاده شاه کامگار روانه ارض اقدس نمود.

واز خدمت با رفت اقدس مرخصی، و سفارشات درباب رعایا و برابری و امنیت ولایت [نمود] که عبث مرتکب سواری و امری که صلاح دولت نباشد، و خود سربه مجادله رفتن که باعث خرابی ولایت و استیلابی دشمن خواهد گردید [نشوند] و از سمت هرولایت بعیده که دشمن حرکت نماید، این اخلاص نشان‌ها اخبار فرمایند، که رفته دمار از روزگار آن جماعت برآورم. و بدحرف غرض [آلود] امرا، دوست واقعی خود را رنجیده خاطر مکن.

از این مقوله سفارشات زیاد نموده، آن حضرت را وداع نموده، عازم فارس گردید.

۳۰

در بیان توجه صاحبقران سرافراز به‌جانب شیراز و محاربه سیم با اشرف و ظفر یافتن

چون نواب صاحبقران به‌جانب دارالملک سلیمان توجه نمود، اشرف‌شاه افغان نیز با محمدخان زبردست والی شیراز با لشکر و حشر انبوه به‌محاربه آن خسرو دارا شکوه آمده، و جماعت افغان را دلیر ساخته گفت: این دفعه به‌نحوی مجادله نمایند، که احدی از قزلباش را زنده نگذارند. دراین خصوص همگی طایفه افغانه قسم یاد نمودند که تا يك تن زنده بماند، رواز محاربه نگردانند.

و بمقرب خان و نبات خان و زبردست خان با ده‌هزار کس از غازیان، که مجادله قزلباش را داوطلب شدند، مستعد جنگ و جدال شده، هم‌روزه قراولان خود را روانه سر راه لشکرکش ایران نموده، منتظر ورود جنود میمنت نمود بودند، که قراولان مذکوره علامات بیضا آیات نادری را به‌نظر درآوردند، که از صاعقه و دخان روی زمین تیره و تار گردید، و دشت و بیابان از خروش و جوش مرکبان چون بحر اخضر در تلاطم آمده، و از هابهوی گردان و نعره مبارزان زلزله به‌زمین وزمان افتاد.

چون جماعت افغانه از وصول قشون قزلباش [مطلع شدند] دردم به اردوی خود عود نموده، چگونگی را به‌عرض اشرف افغان رسانیدند، و آن شاه برگشته روزگار به‌آرایش وزیب و زینت سپاه خود مشغول گردید. از آن جانب آن شکوفه ثمر اقبال یا لشکر ظفرمال آمده در مقابل سپاه افغان صف‌آرایی نمودند، و از سمت گیتی پناه علیقلی بیگ شروانلو و امیر اصلان‌خان قرقلو افشار و محمدبیک مروی مامویی بایک‌هزار

نهر از چرخجیان داخل میدان کارزار گردیدند، و از آن طرف زبردست خان افغان رسیدال خان داخل میدان گردیده به محاربه و مجادله اقدام نمودند.

و [افغانها] فوج فوج داخل میدان شده، بازار گیرودار از ضرب نیزه و شمشیر معرکه کارزار چون دکان حدادان به صدا درآمد، معرکه رزم گرم گشته، محاربه‌ای اتفاق افتاد که سیه‌دار انجم تا بر این طارم نیلی معرکه [های] جنگ مشاهده نمود، بدان معنویت رزمگاهی ندیده، و از سحاب آلات حرب در هر جایی جداول وانهار خون در جریان، و در آن انهار اجساد کشتگان چون مردم آبی‌نهان، و سهام خون‌آشام چون بلای ناگهانی بر سر و سینه مبارزان نشان خون زنیوران بیرنگ زدی، و سنان افمی‌سان مانند سهی قامتان دور از ترحم در هر چشم‌زدن بیدلی را در خاک و خون افکندی، تیغ بر سپهر رزمگاه از سر پیکر دو پیکر طلوع دادی، و از صدها تفنگ مرگ آهنگ در هر زمان هزار خونین جگر بر یکدیگر افتادی.

چون سپاه افغان چنان فوج فوج به میدان می‌آمدند و دلیری می‌نمودند، نادر صاحبقران نیز غازیان افشار و مروی و قراچورلو را تحریک میدان نمودند. آن دولشکر قیامت اثر کارزاری نمودند که زبان از وصف آن عاجز است. مؤلفه

دو لشکر دو دریای آشفشان به شمشیر و نیزه، به تیر و کمان بریدند و بستند در آن رزمگاه سر سرکشان و تن کینه خواه ز پیکان فولاد و گرز گران ز شمشیر و نیزه ز تیغ و سنان دریدند بریدند شکستن فتاد (؟) تن نامداران به خون او فتاد ز کشته فتاده هزاران بدن نه تابوت و نه نوحه گر نه کفن ز خون یلان سیلها شد روان چو نادر چنان دید آن کارزار طلب کرد فتح و ظفر از خدا روان شد سوی لشکر جنگجوی سر نامداران بیفکند چو گوی چو خورشید رخشنده شد آشکار بشد روز افغان چو شبهای تار در آن روز هر چند سپاه اشرف لازمجد و جهدرا به عمل آورده، جان خود را هدف تیر بلا نموده، زور آوردند، فایده‌ای بر تلاش آن جماعت مترتب نگردیده، گروه گروه بر خاک مذلت افتاده، احدی جان به ساحل نجات نبردند.

آن خسرو عالمگیر خود را به علمدار رسانیده، به یک ضرب شمشیر علم را با علمدار به چهار پاره نمود، و آن سپاه افغان روی از معرکه کارزار برگردانیده، روی به‌وادای فرار آوردند. و دلیران فیروز جنگ متعاقب آن سپاه تا دو میل راه رفته، غنیمت بسیار از آن گروه برگشته روزگار گرفته معاودت نمودند.

چون غازیان اسیر بسیار از آن طایفه گرفته بودند، تفحص عیال و اطفال آن گروه تبه‌کار نمودند. به عرض رسانیدند که: ذکوراً و انثاً همگی آن جماعت در سر پل فسا سر جمع گردیده، جمعیت آنها در آنجا مجتمع است. و در این وقت که اشرف شکست خورده بود، روانه گردیده که رفته‌کوچ و کلفت خود را برداشته به سمت بندر

روانه شود.

نواب صاحبقران بنه واحمال وائتقال را روانه اسل قلعه شیراز نمود، که هرگاه سکنه آن دیار استقبال نمایند، داخل قلعه گردیده دروب ویرجها را از کسان خود جهت استحفاظ آدم تعیین نمایند، تا وقتی که موکب جهانگشا وارد گردد.

و خود با غازیان شیرکمین متعاقب اشرف شاه روانه گردید، و در محل [بل فسا] جماعت افاغنه اکثری کوچ وکلفت خودرا برداشته، و بعضی اراده سواری داشتند که رایات فیروز علامات خسرو جهانگیر نمودار گردید. آن جماعت ضاله قطع حیسات خود نموده، بیکدفعه دست به شمشیر حمله نمودند. از آن طرف علیقلی بیگک مین باشی و امیراصلان خان قرقلو سر راه آن گروه را گرفته، در حمله اول شکست داده و طایفه مذکوره روگردانیده فرار نمودند. و در آن روز به قدر شصت هزار زن از آن طایفه اسیر نموده، به شیراز آوردند. و آنچه از مردم عراق و فارس که بود مرخص نمودند.

و در هنگام فرار نمودن اشرف شاه، فوجی از جماعت قزلباش به آن رسیدند. آن شاه و الاثراد زوجه ای داشت که در وجاحت قریبه نداشت، از راه غیرت به قتل رسانیدند. چون قدری مسافت طی نمودند، غازیان در گرفتن آن تعجیل می نمودند، که والده و چند نفر از زنان خودرا به قتل آورده، روانه بندرعباسی، و از آنجا به بندر کنگه روانه شد. و در آنجا نیز مجال توقف در خود ننموده، وارد نواحی قندهار، و در قلعه مشهور بقم تخته، جهت حسین شاه والی قندهار ولد مینوس، که بنی اعمام بودند، مراسله ای قلمی، و چگونگی تقدیرات ازلی را اظهار نمود.

و چون حسین شاه از آمدن [او] خبردار گردید، با خود اندیشید که هرگاه اشرف داخل قندهار شود، امور سلطنت و پادشاهی را به رهنحو باشد از کف اختیار من بیرون خواهد نمود، مقرون به صلاح کار خود آن است که آنرا در همانجا به قتل آورم. مردم جمعی از خواص و مقربان خود از جماعت بلوچ را فرستاد که اشرف شاه و نبات افغان را به رهنحو باشد به قتل آورند. در نیمه شب به آن مکان رسیده، از گردها جمعی به چادر عناب خان آمده، آنرا مقتول [نمودند]، و از هابھوی کشیکچیان اشرف شاه بیدار شده، دریافت که به پای خود به مصلح آمده، و تارفت فرار نماید بلوچی آمده به اتمامش پرداخت، سر آن را با منسوبان و متعلقان آن برداشته به نظر حسین رسانیدند. و بعد از آن، از سرکردگان طایفه افاغنه محمد امین خان اعتمادالدوله و یعقوب خان وریر دست خان در جنگ با صاحبقران به قتل آمده بودند، و سیدالخان را رنده گرفته به حضور اقدس آوردند. مقرر فرمود که محبوس نمایند.

چون حسین شاه از مهمات اشرف فراغت یافت، امرای آن عرض نمودند که هفتاد هزار خانوار افغان که به سمت عراق رفته [بودند] حال ملاحظه نمایند که از ایشان چند نفر باقی مانده؟ چون نیک ملاحظه نمودند، هفتصد نفر زنده آمده بودند، که ایشان نیز در سال دیگر به علت طاعون درگذشتند. مؤلفه

چنین است آیین این روزگار ندیده کسی از جهان اعتبار یکی را دهد تاج و تخت و نگین یکی را کند فرش روی زمین

یکی را کند پادشاه جهان به سلطان حسین و به طهماسب شاه ز تخت سلیمان و شاهنشاهی سرتاج و این تخت گوهرنگار ز جور و ستم کرد محمود شاه به آخر نه محمود و نه سرکشان چو [طهماسب] شاه اشرف روزگار نه از ظلم ظالم ز جور و حضا هر آنکس که ظالم بود در جهان ز محمود و اشرف تو عبرت گیرین احوال و آیین روزگار، همیشه تابوده بر کام حاسدان و هنگامه [جویان] و مفسدان بوده، [اما] نه از وصلش بری خوردند، و نه از روزگارش سیر شدند که بیک اجل دامنگیر آنها شده، به خاک مذلت شان انداخت، و به جهت خود هر چه تحصیل در دنیا نمودند آه بیوه زنان و فریاد مظلومان بود. و از ظلم و عدوان که داشتند، در آخرت نیز به آتش الیم و نار جحیم گرفتار شده، معذب خواهند بود.

القصة چون امیر صاحبقران خاطر خود را از لوث طایفه افغانه فارس جمع نمود، در کمال شوکت داخل شیراز گردیده، اعزّه و اعیان، ولایت را نوازش و مرحمت فرمود. در آن روز فرحاندوز غازبان و سرکردگان اردو را مرخص فرمود که به خوردن می‌ناب و مرغهای کباب بریان مداومت نمایند، در تحویل جدی سنه ثلث و اربعین و مایه بعدالائف من الهجرة دراصل شیراز بود. تا تحویل حمل در آن ولایت توقف فرموده، به کامرانی مشغول گردید.

و عالیجاه طهماسب‌خان را با موازی دوازده هزار کس مقرر فرمود، که بنواحی لار و گرمسیرات و بندرات رفته، سرکشان آن دیار را تنبیه نموده، باطاعت و انقیاد بندگان اقدس در آورده، معاودت نمایند.

چون آن خان جلالت نشان وارد محال لار گردید، سکنه آن حدود استقبال نموده، از راه اطاعت و انقیاد درآمدند. چند یومی در آن حدود توقف [نموده]، و از آنجا روانه بندرات و گرمسیرات گردید.

و در آن حدود اکثر از طوایف فیلی و غیره از متابعت سرتابیده، لوای عصیان و ملغیان افراختند. حسب الامر، خان مشارالیه دست به قتل و غارت بر آورد، ناچار از خوف و هراس اهالی آن دیار از در اطاعت درآمد، همگی طوایف و احشامات آن نواحی با تحف و بیشکش لایق وارد خدمت آن خان نامدار گردیدند. [طهماسب‌خان] عذر آن طایفه را مسموع نداشت، مقرر فرمود که یک هزار نومان به عنوان ترجمان از آن جماعت باز یافت نمایند. و در مدت دو ماه قریب به سیصد هزار تومان از آن جماعت باز یافت

ممودند. و متمردان آن حدود را حسب الواقع تنبیه نموده بسمت پندرات عازم گردیدند. و از بندر کنگ و بندر عباسی از بابت مداخل و مخارج غرابات و کشتیهای آن حدود نیز بهقدر یکصد هزار تومان بازیافت. و حکام و سلاطین در آن حدود تعیین [نموده] وارد درگاه جهانگشا [شد]. بعد از عتبه بوسی درگاه والا، مبالغ خطیره که در آن نواحی گرفته بود، به عرض رسانیده، وجه مذکور را تحویل خزانه عامره نمود. و بندگان دارا دربان مراعات لازمه بدان خان و الاشان نموده، فرمود که: توشریک دولت خداناد، و به منزله برادر منی. به هر نحو که در امور دین و دولت اقتضا نماید، از آن قرار معمول و مرتب داشته، حسن ارادت و اخلاص خود را برای عالم آرا ظاهر نموده، کوتاهی جایز نخواهند داشت.

چون چند یومی در آن حدود موکب والا به استراحت غنود، در این وقت اهالی واعیان همدان و آذربایجان وارد، و به دادخواهی به دربار خاقانی آمده، به عرض عاقدان سده سنیهٔ اعلی رسانیدند که: حال مدت چندین سال است که طایفه عثمانلو به ممالک آذربایجان و ولایت همدان استیلا یافته، اختیار مال و خانه و روزگار ما را تصرف [کرده اند] و بدون بی حسابی امری از آن جماعت ظهور نمی یابد، و چون آوازه طلیعهٔ بندگان ثریا مکان گوشزد اهالی واعیان ممالک ایران شده، همه روزه از صغیر و کبیر و برنا و پیر چشم خود را عینک دوربین شاهراه وصال نموده، ورود میمنت نمود نواب صاحبقران را از درگاه احد بی منت سایل بوده، شب و روز به آرزوی شرف حضور صاحبقرانی اشتغال داریم. و حال آرزوی این اسیران این است که از تفضلات الهی و عواطف صاحبقرانی، به جز انجاح مقرون نمایند، که باعث نجات اسیران و زندانیان گردیده، روسرخی دنیا و عقبی حاصل نمایند.

چون از احوالات آن طایفهٔ دوراز وطن مطلع گردید، سرکردگان و همین باشیان و غیر ذلک را قدغن و تاکید فرمود که در کارسازی سفر خیر اثر مشغول، که در ساعت سعد روانه گردند.

بعد از آن عموم امرای فارس را که در درگاه سپهر اساس حاضر بودند، به حضور والا طلب فرموده، ابو منصور خان غلام را که از سلسلهٔ محمد علی خان اصلا خان [بود] و در خدمت امیر کشورستان از طریق ارادت خدمات شایسته می نمود، به رتبهٔ ایالت و نرایی ملک شیراز سرافراز فرموده، عنان اختیار کل آن مملکت را در کف کفایت آن گذاشت.

و میرزا تقی نامی از اعزّهٔ آن ولایت [بود] که به امر استیفای فارس مشغول بود، نهایت اینکه در سخاوت قرینهٔ حاتم طایی و در بخشندگی او گندای قان بن چنگیز خان بود. در آن اوان که رایات فتح آیات در شیراز نزول داشت، لوازم خدمتگزاری به عمل آورده، مقبول طبع اکبر خاصیت آمده، مشارالیه نیز به رتبهٔ وزارت سرافراز، و زمام مهام آن ولایت و ضبط مالیات امور دیوانی [را] بالکلیه به آن وا گذاشت.

و در ساعت سعد با عساکر فیروز مآثر در حرکت آمده، عازم همدان گردیدند.

۳۱

محاربه صاحبقران در همدان با عثمان پاشا سردار روم و ظفر یافتن و تسخیر همدان و کوه گیلویه

عقدہ گشایان سپهر برین و عندلیبان سحرآفرین، از گشایندہ کلید فتح و ظفر
واژنوازیدہ خالق داور، و برگزیدہ سلاطین جهان و فرمانفرمای ممالک ایران و یگانہ
گوهر مملکت خراسان و تاج بخش شہریاران، ذکر می‌کنند کہ: چون خاطر خود را
از سرکشان و متمردان ممالک فارس خاطر جمعی حاصل نمود، چاہاران با تحف و ہدایای
بسیار واقمشہ بشمار با عرایض اخلاص آیین در باب حرکت موکب فیروزی کوکب،
بصوب دارالملک ہمدان و تنبیہ اعادہی و مخالفتان آن حدود، روانہ درگاہ معلی [نمود].
وازلدہ شیراز آن خسرو سرفراز بیرون آمدہ، باسیاہ دریا امواج بہ جانب شوشر و
ہویز ما نہضت فرمود. واژ آوازہ و وصول صولت صاحبقران اعزہ و اعیان آن بلدات،
بشرف عقبہ ہوسی آستان سدرہ مرتبات مشرف [شدند].

دوسہ بوم در آن حدود توقف [نمودہ] واللہوردی بیگ قزوینی و محمعلی بیگ
زنکنہ را بدایلیچگری و رسالت بہ نزد عثمان پاشا بہ ہمدان فرستادہ، شرحی مشتمل بر این
مرقوم نمود کہ: چون در این اوان نصرت نشان بہ امر ملک منان از دارالملک خراسان
با افواج قاہرہ و با غازیان نادرہ عنان عزیمت با نواب کامیاب ظل اللہی بہ صوب عراق
مطوف فرمودیم، و بہ توفیق قادر لم یزل و لایزال اشرف افغان را با تبعہ و متمرذین
آن دیار درہم شکستہ، از ضرب شمشیر غازیان ظفر شعار اکثری کہ جان خود را از تہلکہ
کارزار نجات دادہ و راء فرار پیش گرفتہ [بودند] در صحاری و جبال متفرق و پراکندہ
گردیدند، و دارالملک اصفہان و ممالک فارس و مازندران را کہ چندین سال بود در تصرف
اعادہی و معاندین دولت ابد قرین بود، ہمگی را استرداد [نمودہ] و بہ تصرف در آورده،
نواب اعلیحضرت شاهی را بر تخت مملکت موروثی آبا و اجداد خود برقرار
[نمودم]، و این عقیدت شعار کہ از ہواخواہان آن اجاق است قدم مردی در
کارزار پردلی گذاشتہ جان خود را ہدف شہراء دین و دولت ابد مدت نمودہ، بہ اقبال
خاقانی و توفیقات جناب سبحانی حلقہ اطاعت و انتیاد در گوش سرکشان و متمرذان
ممالک محروسہ کشیدہ، دمار از روزگار ایشان بر آوردم.

چون آن برگزیدہ خاندان آل عثمان، بہ جهت برہم خوردگی و فتور در این ممالک

فرصت غنیمت شمرده، با فوجی از طایفه رومه قدم در قلمرو عیشکر و خرم آباد نهادند. بی‌بضاعتان و تنگ حوصلگان که در ولایت مذکوره توطن دارند، از عدم اصرار روزگار و نامساعدی بخت ناسازگار طوق اطاعت به‌گردن انداخته در مقام متابعت درآمدند. و آن عظمت دستگاهان از تنگ و ناموس احتراز ننموده، قدم در خانه جمعی فقیران ریوژه زنان دور ازخان و مان و [رومه] بی‌شبان گذاشته، و تصرف [نموده] به‌کامرانی مشغول گردیدند، لهذا در این اوان فتح بنیان که بر تو علم صاحبقرانی بر این فواجی افتاده، باید آن سلطنت پناه بدون مسامحه و تعمیق در حرکت آمده، عازم صوب مقصد خواهند گردید. و هرگاه خلاف این به‌عمل آید، به‌ضرب عمود خارا شکن که به‌اصطلاح رومیه «توبوز» باشد، دمار از روزگار تو و لشکر روم درآورم.

و نامه را به‌دست رسولان داده روانه نمود.

چون ایلجیان مذکور وارد خدمت عثمان پاشا والی همدان گردیدند، بعد از دریافت ملاقات نامه امیر صاحبقران را دادند. رنگ پاشای مذکور متغیر گردیده گفت: بدیروی اقبال ابدمال نواب سلطان احمد دمار از روزگار توبوزخان برآورم.

غرض از تقریر توبوز این است که: چون امیر صاحبقران در روز مجادله عمودی ساخته بود از طلا به‌شکل خشن بر، و دور و دایره و دسته آن را مرصع نموده بود، و در روز جنگ آن خسرو با فرهنگ به‌ضرب همان عمود سر نامداران و بهادران را نرم می‌نمود، چون آوازه شجاعت و نامداری آن در ممالک آفاق منتشر شد، خصوصاً در ممالک روم میناه طوایف عثمانلو مشهور به توبوزخان می‌باشند. و اکثری از حجاج بیت‌الله که بدان مرزوبوم رفته بودند، تقریر می‌نمودند که در بلاد روم شهرت تمام به توبوز خان دارد.

القصه جواب را جنگ اعلام نموده، ایلجیان را مرخص نمود. و بعد از مراجعت آنها در تدارک جنگ نواب صاحبقران نادر دوران افتاده، اولاً فرخ پاشا [را] که از سرداران و بزرگان رومیه بود، و نواحی‌سته و اردلان و گیلان در تحت تصرف آن بود، با موازی چهارده هزار کس سان دیده، روانه سر راه امیر صاحبقران نمود که رفته در نیاوند توقف نماید. که هرگاه عبور مترددین عساکر منصور شود، در کمال سهولت آن را درهم شکنند، و هرگاه از عهده بیرون نیاید در آنجا توقف [نماید] که لشکر به امتداد روانه نمایند.

و فرخ پاشا را از این مقوله سخن ناخوش آمد، که: مگر من از عهده توبوزخان بیرون نخواهم آمد که تو اینهمه سفارشات می‌نمایی؟ به‌اقبال قیصر روم دمار از روزگار آن برگشته روزگار خراسان برآورم! و لاف و گزاف بسیار زده با قشون اجل رهنمون از نواحی همدان در حرکت آمده، عازم سر راه عساکر اقبال‌مآثر گردید. و در آن روز که این نحو مکالمات در مجلس عثمان پاشا به‌ظهور انجسامید، جاسوسان و سرهنگان صاحبقران در آن مکان به‌صورت مبدل حاضر بودند، و از چگونگی

۲- در نسخه خطی: سلطان محمد.

۳- در نوشته‌های عثمانی این عنوان دیده نشده، شاید در محاورات عوام معمول بوده است.

جواب و سؤال مطلع گردیده، دو نفر از آنها جهت رسانیدن اخبار مذکور عازم گردیدند، و چند نفر برای تشخیص اخبارات جدید در آن حدود در میانه اردوی رومیه ماندند.

چون ایلچیان مذکور در عرض راه به خدمت آن صاحب تاج و تخت و کلام رسیده، حقایق حالات را عرض نمودند، دودناخوش از روزنهٔ دماغ آن قهرمان سپهر شعله کشیده، دردم موازی دوازده هزار کس سوار و پیاده برداشته، به ایلغار روانهٔ تنبیه فرخ پاشا گردید. و بنه را در بروجرده گذاشته به طهماسب‌خان و کیل و حسن‌خان و حاجی سیف‌الدین خان بیات و احمدسلطان مروی سپرده، خود عازم گردید. و دوشبانه روز ایلغار نموده در طلوع آفتاب به کنار اردوی فرخ‌پاشا رسید.

پاشای مذکور بادنخوت و غرور در کاخ دماغ انداخته، از آمدن قراول و سپاه املا اندیشه نموده، به نوشیدن می و خوردن قهوه مشغول بود که ابراجل نمودار گردیده، و دور و دایرهٔ سیاه مذکور را چون حلقهٔ انگشتر احاطه نموده، جزایر چیان به انداختن تفنگ و ناوک ضربتک مشغول گردیدند. و متعاقب، غازیان سواره بریاد پایان سبا رفتار حمله نموده، به ضرب شمشیر الماس فام در یک ساعت نجومی دمار از آن جسامت اشرار بر آورده، قتلگاهی چون ریگ بیابان و خار مغیلاں نمودار گردید. و علیقلی بیگ افشار به فرخ پاشا رسیده، آن را زنده دستگیر نموده، و به درگاه والا آورد.

چون نظر انور بر چهرهٔ آن پندمیر افتاد فرمود که: از دلیران و گردنکشان قبیح است که زنده به دست دشمن گرفتار شوند، و با وجود غایبانه لافهای مردانگی زدن و اسم بزرگان را به زشتی بردن از چون تو پاشایی بعید است.

بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد
فرخ‌پاشا جواب ناخوش گفت. حسب فرمان نادر صاحبقران دیده جهان‌بینش را
از حدقه در آورده، با چند نفر رومیه ترد عثمان پاشا فرستاد.

و نامهای باین مضمون نوشته مشتمل بر تهدیدات لازمه، که آمادهٔ جنگ باش که
مانند فرخ پاشا چشم تورا نیز در آورده رواهٔ درگاه قیصر خواهم نمود

تکبر فزون شد ز فرخ نهاد	به تمهید تو رفت تختش به باد
ستایش نمی‌کرد بر کردگار	شنیدم که برگشت از آن‌روز کار
بزرگیش سر در تباهی نهاد	عطارد قلم در سیاهی نهاد
شقاوت برهنه نشانندش چو تیر	نه بارش رها کرد نه بارگیر
فشانندش قضا بر سر از یافه خاک	مشهد صفت کیسه و دست پاک
سراپای جانش دگر گونه گشت	بر این ماجرا چشم از آن درگذشت
تو از آل عثمان و عثمان نشان	منم از غلامان شاه جهان
تو بنگر کدامین ز هم برترند	از ایشان کدامین یک افزون‌ترند
چو تحقیق کردی تو این ماجرا	قترسی تو از من، بترس از خدا